پناهگاهی در جهان اعداد

۵ آذر ۱۴۰۵

وقتی از یک ریاضی‌دان می‌پرسیم که آیا ریاضیات را «کشف» می‌کند یا «اختراع»، پاسخش اغلب به یک باور عمیق فلسفی گره می‌خورد: افلاطون‌گرایی. این باور می‌گوید اعداد، قضایا و مجموعه‌ها مستقل از ذهن ما وجود دارند؛ ازلی، تغییرناپذیر و بیرون از این جهان. ریاضی‌دان، کاشفِ سرزمینی است که از پیش آنجاست، نه معمارِ آن؛ و همین باور، برای بعضی، از یک نظریهٔ سرد فراتر می‌رود و به یک نیاز روانی بدل می‌شود.

چرا رد کردنِ این باور، گاهی شبیه به یک خیانت یا یک تهدید وجودی به نظر می‌رسد؟ ذهن انسان در برابر باورهایی که با هستهٔ معنایی و جهان‌بینی‌اش هماهنگ نیستند، مقاومت می‌کند. عجیب نیست که افلاطون‌گرایی ریاضی برای یک ذهن مذهبی یا عرفانی این‌قدر دلنشین باشد. «حقیقتِ ریاضی» (ازلی، مستقل و تغییرناپذیر) دقیقاً همان ویژگی‌هایی را دارد که فرد به «امر قدسی» نسبت می‌دهد. جهان مُثُل افلاطونی، برای این افراد به «بهشتِ برینِ حقایقِ ازلی» تبدیل می‌شود و ریاضی‌دان، کاشفِ اراده‌ای متعالی در جهان اعداد.

این پیوند، ریشه‌ای کهن دارد؛ از آگوستین قدیس که مُثُل افلاطونی را در عقل الهی جای داد، تا ریاضی‌دانان بزرگ و سرسختی چون فرگه و گودل که شهود ریاضی را شبیه به ادراک مستقیم از یک واقعیت بیرونی می‌دانستند. برای ذهنی که این‌طور می‌بیند، گفتن اینکه ریاضیات فقط یک اختراع بشری است، تقریباً هم‌معنا با این است که: «خداوند هم فقط یک اختراع بشری است.»

همین‌جاست که ترس از یک اثر دومینویی آغاز می‌شود. اگر ریاضیات، که دقیق‌ترین علم است، ساختهٔ ذهن بشر و تغییرپذیر باشد، پس تکلیف اخلاق و معنویت چه می‌شود؟ نکند آن‌ها هم نسبی باشند؟ و اگر هیچ امر مطلق و ازلی وجود نداشته باشد، آیا خداوند قابل انکار نیست؟ برای جلوگیری از این فروپاشی، ذهن ناخودآگاه به افلاطون‌گرایی چنگ می‌زند. او می‌داند اگر درِ «برساخت‌گرایی» را باز کند، شاید کل نظام اعتقادی‌اش فرو بریزد. این باور، به یک مکانیسم دفاعی برای حفظ انسجام روانی تبدیل می‌شود.

البته این پیوند یک اجبار منطقی نیست؛ یک تلازم روان‌شناختی است. هیچ قانونی نمی‌گوید هر خداباور باید افلاطون‌گرا باشد؛ بسیاری از متألهان، ریاضیات را صرفاً ساختاری برای فهم آفرینش می‌دانند. برعکس، لازم نیست هر افلاطون‌گرا خداباور باشد؛ برتراند راسل، ریاضی‌دان و فیلسوف ملحد، به وجود عینی حقایق ریاضی باور داشت. پس چرا این باور برای برخی این‌قدر جدی می‌شود؟ چون انسان به دنبال انسجام درونی است. قرار دادن «ریاضیات ازلی» در کنار «خداوند ازلی»، به ذهن او احساس امنیت فلسفی و روانی عمیقی می‌بخشد.

در نهایت، پایبندی به افلاطون‌گرایی ریاضی برای بسیاری، فراتر از یک نظریهٔ دانشگاهی، نوعی باور کهن‌الگویی است که نقش پلی میان «قطعیت علمی» و «تقدس دینی» را بازی می‌کند. این باور، حاصل یک محاسبهٔ سرد نیست؛ ریشه در عشق به مطلق و ترس از پوچی و نسبیت دارد. همان‌گونه که یونگ می‌گفت، انسان از آشوب و بی‌نظمی می‌ترسد و برای فرار از آن، به دنبال کهن‌الگوهای ازلی می‌گردد. «جهان مُثُل افلاطونی» یکی از باشکوه‌ترین این کهن‌الگوهاست؛ پناهگاهی که هم ذهن ریاضی‌دان را اقناع می‌کند و هم قلب خداباور را آرام می‌سازد.

شاید این پناهگاه، همان چیزی باشد که ما در برابر ترس از خلأ و پوچی می‌سازیم. پناهگاهی که نه از جنس سنگ است، که از جنس عدد.